

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

متن سخنرانی: وزیر فتحی در واشنگتن
فرستنده: گروه پروسه
۲۲ اگست ۲۰۱۴

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه شصت

دییاجه

بیا که شرح دهم درد جان تنیده ما حدیث سرخ هزاران به خون تپیده ما
هجوم لشکر پائیز بر نهال بهار و قتل عام همه فصل نارسیده ما
بگویمت که چه در شصت و هفت بر ما رفت چته بود اصل نبرد و مرام و ایده ما
طناب بود و تبر بود و تیر و ترکه و تخت جواب خیزش آن نسل آبدیده ما
برابری و حقوق و هوای آزادی جز این چه خواست مگر خلق رنج دیده ما؟!
کله ز سر به نشان سپاس بردارد هر آن که او شنود واقع پدیده ما
هزار سال اگر بگذرد از آن کشتار سزاست گر برود رود خون ز دیده ما
کجاست دادرسی تا رسد در این بی داد
به داد این دل رهیاب زخم دیده ما؟!
[رهیاب]

رفقاء، دوستان، حضار محترم و مردمی که هم اکنون مستقیم و یا بعداً به صورت های مختلف در جریان این برنامه قرار می گیرید و سخنان ما را می شنوید! : بیست و پنج سال از قتل عام شصت و هفت گذشت. بیست و پنج سال پیش در چنین ایامی؛ جمهوری اسلامی طی یک کشتار عظیم در زندان های سراسر ایران هزاران تن از اسیران نسل انقلاب، نسل سترگ، نسل رادیکال، نسل عصیان، نسلی را که برآیند همه نسل های پیش و پس از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷ بود را به دار آویخت و یا تیرباران کرد. جنایات هولناکی که در تاریخ معاصر ایران و شاید از نظر شکل و نوع و گستردگی اش، در تاریخ معاصر جهان بی نظیر بود و همه ارکان جمهوری اسلامی و مؤلفه های جمهوری اسلامی (اعم از آن هایی که امروز جزء مغضوبین و مطرودین حاکمیت کنونی اند و چه کسانی که همچنان بر سر بر خون نشسته اند و بیداد می کنند) در این جنایت شرکت داشتند. هم توافق داشتند و هم در اجرای آن مشارکت داشتند.

ده ها سال است که جنایت می کنند. ده ها سال است که کشتار می کنند:

شمه ای از داستان رنج و محنت های ماست این جنایات ها که اینک این جماعت می کنند!

[رهیاب]

قتل عام شصت و هفت اما قله بارز و اوج آن جنایاتی بود که در سرتاسر عمر ننگین این رژیم پلید که از آغاز به قدرت نشستش و از آغاز بر اریکه قدرت تکیه زدن شان انجام داده اند و همچنان انجام می دهند. در واقع جمهوری اسلامی بازگشت ارتجاع و ضد انقلاب به قدرت بود، در حالی که به مراتب درنده تر و بی رحم تر و سفاک تر از ارتجاع پیشین عمل می کرد. عمل کرد تا کار انقلاب و نسل انقلاب را یکسره کند و آن نسل و حتا آرمان هایش را منهدم کند.

ادوار سرکوب و کشتار در جمهوری اسلامی

ادوار این سرکوب را اگر بخواهیم تا پایان دهه شصت بررسی کنیم - که البته در کتاب آرمان خواهان که جدیداً منتشر شده است و به راحتی از اینترنت قابل دسترسی می باشد به طور مفصل توضیح داده شده است و اینجا تنها به اشاره ای به آنها اکتفا می کنیم تا به اصل مطلب بپردازیم - می توان آن ها را تا پایان دهه شصت به پنج دوره تقسیم کرد.

دوره اول همان از فردای انقلاب که این ها به قدرت دست پیدا کردند تا سی خرداد شصت. خواست مردم کردستان را برای اعاده حقوق همیشه پایمال شده شان با توپ و تانک و بمباران های هوایی جواب دادند. به زنان و کودکان و پیران ما رحم نکردند. روستای قارنا یکی از مصادیق جنایاتی است که در کردستان مرتکب شده اند. اعراب و خوزستان ما را به شدت و بی رحمی هر چه تمام تر سرکوب کردند و در آن خطه جوخه های اعدام علنی در ملاء عام به راه انداختند. ترکمن صحرا - آن خطه سبز - را به جهنمی برای مردم آن منطقه تبدیل کردند. صیادان بندر انزلی را ابتداء از حقوق شان سلب کردند و بعد در برابر اعتراض به حق صیادان برای حقوق پایمال شده شان بود که آن ماهی گیران را به مسلسل بستند و در انزلی جویبار خون به راه انداختند. همزمان و در همین دوران به شکار گاموبی گاه انقلابیون و مبارزان زبده ما پرداختند. ده ها توماج و مختوم و واحدی و جرجانی را دستگیر و سر به نیست کردند. بعدها خلخال جانی در مجلس رژیم اعتراف کرد و با افتخار اعلام کرد که بیش از نود نفر را در این شرایط دستگیر و اعدام کرده است. تقی شهرام و محمدرضا سعادت را در همین دوران دستگیر کردند و در فرصت اعدام کردند. همزمان در کوی و برزن و خیابان ها و محلات ریختند و جوانان و مبارزان نسل انقلاب را فوج فوج دستگیر و وارد زندان ها کردند. بسیاری از آنان که در سال پنجاه و نه دستگیر شده بودند به پنجاه و نهی ها معروف بودند و آنقدر بدون هیچ حکم و محاکمه و دادگاهی در زندان نگه داشته شده بودند که به زندانی های ملی کش معروف شده بودند. امروز یکی از این رفقاء را در اینجا دیدم. این رفقاء را - که امروز یکی از آن ها را در اینجا دیدم - تا سال شصت و هفت در زندان نگه داشتند و در این سال اکثر قریب به اتفاق آن ها را قتل عام کردند.

دوره دوم این جنایات ها در جامعه و زندان ها، درست از فردای سی خرداد سال شصت شروع شد. در واقع پیشاپیش جمهوری اسلامی و تمام ارکان آن با دیدن رشد آگاهی های اجتماعی و سیاسی جامعه و سازماندهی وسیعی که داشت صورت می گرفت و جان گرفتن تشکلات و جریان های سیاسی، برای عقب نماندن از قافله و خالی نکردن میدان برای مخالفین، در یک اقدام پیش گیرانه در کل جامعه شرایطی را خلق کرد که جامعه را به یک نبرد و رویارویی فراخواند و در همان ابتدای انقلاب کار را یکسره کند. سرانجام در همان سی خرداد شصت تمام نسل انقلاب در

برابری تمامیت رژیم قرار گرفت و با تمام وجود به اعتراض پرداخت و جمهوری اسلامی هم مصمم شد برای انهدام آن نسل. در واقع جمهوری اسلامی آن هیولائی بود که:

افکند سپر هر که بدیدش با تیغ ما تیغ شدیم و سینه کردیم سپر

[جدائی]

دستگیری بسیار گسترده، شکنجه و تیرباران، لاجوردیسم، ثواب سازی، قیامت، تابوت و.... عناوینی که شنیده‌اید در همین دوران اتفاق افتاد. شعبه‌های بازجویی مآل‌مال از زندانیانی بود که هر روزه ده‌ها و صدها نفر از آن‌ها را دستگیر می‌کردند و به آنجا می‌آوردند و فریاد و نعره شکنجه‌شدگان بود که به هوا برمی‌خاست. در همین دوران ایستادگی و پایداری، به رغم تلفات زیادی که داده‌شد، تا سر انجام بهمن شصت و سه و تا اوایل اسفندماه، این نهایت بی رحمی و شقاوت هم در برابر پایداری آن نسل به بن‌بست رسید و لاجوردی برکنار شد و در واقع دور سوم زندان شروع شد.

دوره سوم در این دور مدیریت زندان عوض شد و اکیپ منتظری در سال‌های شصت و چهار و شصت و پنج به زندان‌ها آمد. زندانیان سیاسی دهه شصت، با مقاومت‌شان و ایستادگی‌هایشان در مقابل شکنجه‌ها و بازجویی‌ها و در داخل زندان در برابر ثواب سازی‌های این رژیم بود که باعث شدند رژیم شکست بخورد. رژیمی که می‌خواست نهایتاً از لحاظ فیزیکی آن نسل را منهدم کند، بلکه اساساً وجود آن نسل را هم نمی‌توانست تحمل بکند و می‌خواست آن‌ها را مسخ کند و آن‌ها را تبدیل به موجوداتی بسازد که به‌عنوان مخالف، وجود خارجی نداشته باشند. ثواب‌سازی و ثواب‌گری هم در همین دوران بود و شکست خورد و پس از شکست آن و آمدن اکیپ منتظری، زندانیان مجدداً خودشان را بازیافتند و این‌بار مقاومت‌شان شکل دیگری پیدا کرد. هویت سیاسی خودشان را ابراز کردند و خواهان حقوق سیاسی و حتی قضائی خودشان شدند و اعتصابات زندان‌ها شروع شد و یکی از بزرگترین اعتصاب‌های زندان در دهه شصت (که همان تحریم غذای یک ماهه در سالن سه بود و یکی از زندانیان مجاهد در جریان و در ارتباط با آن به شهادت رسید) در همین دوران به‌وقوع پیوست.

دوره چهارم سال‌های شصت و شش و شصت و هفت می‌باشد. جمهوری اسلامی وضعیت زندان را در این دوره به‌هیچ عنوان نمی‌توانست تحمل بکند. حضور آن نسل و وجودشان را نمی‌توانست تحمل بکند. سال‌های ۶۶ و ۶۷ در واقع تدارک قتل‌عام ۶۷ را دیدند. تدارکشان هم به این ترتیب بود که آمدند طی مراحل زندانیان را تفکیک کردند. ابتداء زندانیانی که ابد داشتند و یا زیر حکم بودند را در زندان اوین نگهداشتند و بقیه زندانیان را به زندان گوهردشت فرستادند. در گوهردشت ابتداء شروع کردند به شکنجه و لت‌وپار کردن زندانیان با سبعت و وحشی‌گری تمام. از بدو ورود به آنجا تونلی ایجاد کرده بودند و دو طرف تونل پاسداران با شلنگ و چماق و... ایستاده بودند و زندانیان چشم‌پسته و دست‌پسته را تا رسیدن به بندهایشان به نحوه‌هایی وحشتناک کتک می‌زدند و زندانیان را از بندها خارج می‌کردند و به همین منوال روزها و هفته‌های متوالی کتک می‌زدند. در این‌زمان در زندان شروع کردند به تفکیک زندانیان از لحاظ ایدئولوژیک. زندانیان مجاهد و سایر زندانیان مذهبی را جدا کردند و در بندهای جداگانه جای‌دادند و زندانیان چپ، کمونیست و مارکسیست و... را جدا کردند و در بندهای دیگر قرار دادند. این‌ها همه تدارک برای قتل‌عام ۶۷ بود، چیزی که بعدها از روی شواهد و قراین متوجه شدیم که همه این کارها برای این بوده است. و در نهایت آمدند در زمستان ۶۶، پرسش‌نامه‌هایی با سؤالات مختلف جلوی زندانیان گذاشتند که موضع زندانیان را مشخص می‌کرد و می‌خواستند ببینند این زندانی سر‌موضعی است یا نه؟! و بعد از انجام این کارها منتظر فرصت نشستند و در تابستان ۶۷، قتل‌عام ۶۷ صورت گرفت:

آب سیه از زمین برآمد مرگ از در آهنین درآمد
بارید به باغ ما تگرگی وز گلبن ما نماند برگی
[نظامی]

دسته دسته ، دسته‌های ده بیست نفره، سی نفره، از زندانیان را از بند ها بیرون کشیدند و پس از بردن جلوی هیأت مرگ و پس از پرسش چندین سؤال می‌فرستادند در سمت چپ راهرو که به سوله‌های اعدام در زندان گوهردشت منتهی می‌شد و در اوین هم به مقر تیر باران. در آنجا امکان تیرباران وجود داشتند و تیرباران می‌کردند.

دو موضوع مهم در خصوص کشتار شصت و هفت

دو موضوع است که در اینجا با توجه به وقت اندک حتماً باید به این موضوعات اشاره بکنم:

نخستین مسأله این است که زمانی که این قتل عام اتفاق می‌افتاد مجامع بین المللی، همین جوامعی که اکنون برای ما اشک تمساح می‌ریزند، برای شهدای ما اشک تمساح می‌ریزند و حتی در کانادا یادمان برگزار می‌کنند، دولت ها، رسانه های سرمایه‌داری جهانی و جوامع بین‌المللی، آن موقع سکوت کردند و با سکوتشان به آن جنایت رضایت داده بودند. قتل عام بیخ گوش رینالدو گالیندوپل صورت گرفت (نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در آن زمان). گالیندوپل خیلی دیرتر در اواخر مهرماه گزارشی را به مجمع عمومی داد و در آن لیستی هزار نفره را به آن ها اعلام کرد که قتل عام شده اند. نه مجمع عمومی، نه سازمان ملل، نه شورای امنیت، نه کشورهای مختلف، نه گردانندگان و کارگزاران نظم مسلط جهانی آن موقع و همین موقع جهان، نه در آن زمان و نه اکنون کاری نکردند و سکوت کردند و حتی هزاران قرائن و شواهد وجود دارد که نه تنها سکوت کرده و رضایت داده اند بلکه شادمانی نیز می‌کردند. یکی از آن هزار و یک دلیل آن است که در آن زمان که سرتاسر کشور ما بوی خون و جنازه هنوز از فضایش رخت برنسته بود، هیأت‌های بازرگانی و اقتصادیشان راهی ایران شدند و طول و عرض تهران را گز می کردند و قرارداد منعقد می‌کردند ! امروز ایستاده‌اند بر سر جنازه‌های هزاران تن از شهدای ما و برای ما و شهدای ما شکلک درمی‌آورند! موضوعی را برای شما مطرح می‌کنم که یک نمونه از رفتار این هاست. ترکیه که بودم یکی از زندانیان دهه شصت برایم تعریف می‌کرد که وقتی از زندان آزاد شدم و پس از ورودم به خارج از کشور، به دیدار موریس کاپیتورن- که آن زمان جانشین رینالدو گالیندوپل شده بود (نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد که اکنون به شورای حقوق بشر تغییر نام داده است)- رفته بود و نقل کرد که به او گفتم: شما که می‌روید به ایران و گزارش تهیه می‌کنید و برمی‌گردید، در مورد نقض حقوق بشر در ایران هیچ اشاره‌ای به قتل عام شصت و هفت نمی‌کنید؟! چرا یک هیأت تحقیق تشکیل نمی‌دهید؟! و او در پاسخ به من گفت: آن موضوع در زمان مسئولیت من اتفاق نیفتاده است! سال‌ها پیش بوده و به من مربوط نیست! و نقل کرد من به او گفتم: پس شما چطور در گزارش‌هایتان مرتباً از فتوای قتل سلمان رشدی یاد می‌کنید و آن را به عنوان نقض حقوق بشر در گزارش‌هایتان به آن اشاره می‌کنید، درحالی که این اتفاق هم در سال‌های پیش افتاده و زمان مسئولیت شما هم نبوده است؟! و گفت موریس کاپیتور سرش را پائین انداخت و دنباله کار خویش گرفت!

امروز ما به دخالت‌های بشردوستانه شما نیاز نداریم، ولی به شما هشدار می‌دهیم ما، مهاجران ما، تبعیدی‌های ما، پناهندگان ما و مردم ما را قربانی زبوندهای خودتان نکنید. تصور نکنید که حافظه تاریخی مردم ایران خوب نیست. مردم ما همان‌گونه که بیست و هشت مرداد ۳۲ را فراموش نکرده‌اند، کنفرانس گوادالوپ و مأموریت جنرال هويزر برای سر بریدن انقلاب و تحویل آن به آخوندیسم تبهکار را از یاد نبرده‌اند!

دومین موضوع که باز هم به همین قتل عام ۶۷ برمی گردد که باید به آن اشاره کنیم این است که جمهوری جهل و جور و جنایت در این قتل عام مشارکت داشتند. همه جنایتکاران جمهوری اسلامی مشارکت داشتند و همه برانهدام آن نسل توافق داشته‌اند و اختلافشان از فردای انقلاب- اگر اختلافاتی شروع شد و اوج آن به انتخابات ۸۸ رسید- از آن زمانی آغاز شد که به تقسیم غنائم پرداختند:

تاسگان را وجوه پیدا نیست مشفق و مهربان یکدگرند
لقمه ای در میانشان انداز تا که پهلوی همدگر بدرند

[سعدی]

دوره پنجم از سال شصت و هشت تا اواخر هفتاد و یک بود. سال ۶۷ تعدادی از زندانیان سیاسی را بر سر یک موضوعی به نام عفو امام آزاد کردند. یک راهپیمایی ترتیب دادند و یک سمینار در تالار وحدت و تعدادی از زندانیان در آن مراسم شرکت کردند. ما هرگز آن زندانیان را، شخصیت و احترام آن‌ها را فراموش نمی‌کنیم و برای همیشه محفوظ بوده. ولی پس از آن زندان همیشه وجود داشت و آن‌ها نماینده مقاومت بعد از زندان نبودند. برای این‌که در همان زمان، زندانیان دیگری بودند که زمانی که ناصریان (همین شیخ محمد مقیسه ای) که همین روزها در قوه قضائیه حکم‌های آن‌چنانی صادر می‌کند و آن زمان دادیار! بود (کلمات و اصطلاحات در جمهوری اسلامی بی‌مفهومند و معنای مخالف می‌دهند، یعنی جلادی بود که زندانیان سر موضعی را شناسایی می‌کرد و به هیأت مرگ می‌گفت حتماً قتل عامش کنید و بکشیدش). این آمد در زندان را باز کرد و گفت این‌جا - یعنی زندان - بشکه باروت هست و این طرف اتوبوس آزادی است! بیش از ۷۰ تن از زندانیان کمونیست، سوسیالیست و چپ نرفتند و به قول ناصریان ترجیح دادند بروند و بر روی بشکه باروت بنشینند! عده زیادی از مجاهدین و زندانیان مذهبی که در زندان بودند ماندند و آن‌ها هم در راهپیمایی شرکت نکردند. مجاهدین البته بعضی هایشان حتی اگر می‌خواستند شرکت هم بکنند، جمهوری اسلامی حاضر نبود و نمی‌پذیرفت که آن‌ها را آزاد کند، چون می‌دانست شرایطشان متفاوت است و پس از آزادی دوباره می‌روند و به جریان سیاسی مربوطه‌شان ملحق می‌شوند. اولاً: صرف ماندن در زندان خودش مقاومت و ایستادگی بود. توسط زندانیانی که ماندند در سال‌های ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰ و ۷۱. ثانیاً: بعد از این قتل عام و فضای قتل عام که زندانیان خوب به یاد دارند که هر روز تأکید می‌کردند که حکم امام پابرجاست و سرفرصت بقیه شما را هم اعدام خواهیم کرد. در چنین شرایطی، مراسم مرگ خمینی بود؛ اکثر زندانیان شرکت نکردند. انتخابات ریاست جمهوری بود؛ اکثر شرکت نکردند. لباس زندان را آمدند که تحمیل کنند و مدت‌ها کلنجار رفتند که باز زندانیان قبول نکردند. و سرانجام خلاف آنچه که عده ای از وادادگان و وارفتگانی که آمدند بیرون و تکیه دادند به این رسانه‌هایی مثل بی‌بی‌سی، وی‌او‌ای، دوپچه‌وله و رسانه‌های این چنینی جهان سرمایه‌داری و آن‌ها هم صدای آنان را پژواک دادند - به خاطر این‌که می‌خواستند روحیه یأس و ناامیدی و تسلیم طلبی را رواج بدهند؛ خلاف آن‌ها که نوشتند و طی بیست سال اخیر گفتند و مطرح کردند که زندان تسلیم شد... به هیچ وجه این چنین نبود و نشد و نه تنها تا سال ۶۷ آن نسل انقلاب ایستاد و در برابر جمهوری اسلامی مقاومت کرد که پس از ۶۷ نیز آن چنان ایستاد که شرایط زندانبان و جمهوری اسلامی را برای مصاحبه، برای انزجارنامه و همکاری نپذیرفت، و سرانجام این جمهوری اسلامی بود که خاموش و آرام و به تدریج در برابر آن نسل زانو زد و آن‌ها را آزاد کرد و بسیاری از آن‌ها را با یکی دو خط که دیگر آن انزجارنامه سابق نبود [آزاد کرد] و بسیاری حتی این کارها را هم نکردند. نه مصاحبه نه انزجارنامه و بلکه با تعهد کوتاهی آزاد شدند. بدین ترتیب زندان و سرکوب دهه ۶۰ تا سال ۷۱ بدین ترتیب گذشت.

مشخصه ها و مشترکات زندانیان دهه شصت

موضوع صحبت ما اصلش این بود که مشخصه‌ها و مشترکات آن نسل انقلاب و زندانیان سیاسی دهه ۶۰ چیست؟ چه چیزهایی است که موجب می‌شود آن نسل را در یک زیر مجموعه قرار بدهد. بسیاری از مطالب است که با توجه به فرصت به آن اشاره می‌کنم:

شهامت و فداکاری آن نسل؛ زندانیان سیاسی دهه شصت. یعنی ایستادگی تا سرحدی که بازجویان به زانو درآوردند. نمونه‌های خیلی کوتاهی برای این موارد خواهم زد. فقط به عنوان یک نمونه: در یکی از شعبات اوین و در شعبات بازجویی یکی از زندانیان را که یک دختر بود شکنجه می‌کنند و بعد از شکنجه با طناب یا دست‌بندی دست‌هایش را می‌بندند و می‌گویند کنار تخت بنشین و زندانی دیگری که یک مرد بود را هم شکنجه می‌کنند و آن هم مقاومت می‌کرد. وقتی که دیده بودند پاها و بدنش آش‌ولاش شده‌است [و شکنجه از طریق ضربات کابل دیگر ممکن نیست] گفته بودند آن را قپانی کنند. وقتی قپانی می‌کردند دیر وقت و نیمه شب بوده که گفته بودند می‌رویم بعد از یک ساعت دیگر یا هر وقت خواستی بر می‌گردیم. هر وقت خواستی حرف بزنی. پس از ده دقیقه که رفته بودند، آن دختر سُریده و یواش یواش خودش را به زیر پاهای زندانی مرد رسانده بوده و گفته بود که پاهایش را روی کمر او بگذار (شکنجه قپانی به صورتی است که دست‌های زندانی را از پشت می‌بستند و [آویزان می‌کردند] جوری که نوک پنجه‌هایش بر روی زمین باشد و هر لحظه بدنش کش می‌آورد و یکی از بدترین دردهای شدید و زجر و شکنجه‌ای تدریجی است که هر لحظه فزاینده می‌شود) که زندانی بتواند تحمل کند و مرد زندانی به او می‌گوید: «نه! چون اگر بازوها و نگهبانان سر برسند پوستت رو می‌کنند! کیابت می‌کنند! «! و زن می‌گوید: «نگران نباش! من از فاصله زیر درب مواظب هستم»! از زیر درب یک سانتی متری هست که اگر کسی در حال نزدیک شدن به درب باشد می‌شود خوابیده متوجهش شد. پس از یک ساعتی که دختر زندانی متوجه می‌شود که کسی دارد می‌آید برمی‌گردد و زندانی مرد در حالی که واقعاً از این حرکت ناگهانی دردش هم گرفته، نعره ای و آهی می‌کشد و بازجو هم که فکر می‌کرده زندانی قپانی‌اش را هم کشیده دیگر و وقتی چیزی نمی‌گوید یعنی [معنی اش اینست که] چیزی ندارد. بدین ترتیب مقاومت می‌کردند.

صداقت و صمیمیت داشت آن نسل. امیدوارم که وقت داشته باشم! فقط یک نمونه در این مورد را می‌گویم: هیبت‌الله معینی را اسمش را شنیده‌اید. در سالن سه، هفته ای یک جلسه از او وقت گرفته بودم. من با او حرف می‌زدم. خیلی‌ها با او صحبت می‌کردند. هر روز. تجربیاتش را منتقل می‌کرد و او هم قدم می‌زد و هم صحبت می‌کرد. از زندانیان باتجربه و از لحاظ نظری بسیار نیرومند بود. یک‌روز که بحث جریانات قبل از انقلاب بود ما بین صحبت هایش از او پرسیدم و گفتم که می‌توانی در یک جمله به من بگویی [شکال مشی چریکی چه بود؟! گفت: «یک جمله» که من نمی‌توانم بگویم، باید توضیح بدهم. گفتم: نه! یک جمله به من بگو، می‌خواهم داشته باشم. فکر کرد... و گفت: «اساسی‌ترین مشکل ما این بود که از دانشگاه در آمدیم، مستقیم رفتیم خانه تیمی. جامعه را ندیدیم!» آن نسل صداقت داشت. در نقد خود هم صداقت داشت و به هیچ عنوان از آن نمی‌گذشت. امروز می‌بینیم در رسانه‌های آن‌چنانی بعضی به عنوان تحلیل‌گر و کارشناس، حضور پیدا می‌کنند و هر روز یک کراوات جدید می‌زنند درحالی‌که آن نسل هر روز یک ایده جدید می‌آورد. مرتباً آن نسل مغزش فعال بود. چیزی که اکنون به آن نیاز داریم.

صلابت و ایمان داشت. نمونه‌ای مثال می‌زنیم: محمد صبوری با ما در سالن سه [هم بند] بود. زندانیان فرصتی پیدا کرده بودند و کاردستی درست می‌کردند. محمد صبوری هم روی یک سکه یا روی استخوان یک طرحی زده بود که یک مثنوی از میان مردم به بیرون می‌آمد و ایران و جهان را در دستش می‌گرفت. به او گفتیم محمد معنی این طرح چیست؟ (محمدی که زیر حکم بود و همه ما می‌دانستیم حکمش اعدام است و اصلاً به قتل عام ۶۷ نرسید و او را قبل از آن اعدام کردند خودش هم مسلماً می‌دانست) گفت: «معنی این طرح این است که ما، یعنی کارگران، جهان را فتح می‌کنیم، این مناسبات را در هم می‌ریزیم و فتح می‌کنیم!» آن نسل صلابت و ایمان داشت، حتی در لحظه‌هایی که خودش هم می‌رفت پای چوبه‌دار یا تیر باران می‌شد و اعدام می‌شد.

آن نسل مشیت‌گرا و جبرگرا نبود. نه تنها به تفسیر جهان می‌اندیشید بلکه به تغییر آن برخاست و با تمام وجود همت گماشت. حسین صدرائی در آن‌جا یک شعری برای ما خواند:

برهنه پای بر تیغ
برهنه تن در آتش
قد افراخته از آزمون سرخ می‌گذرم
و سرنوشت نه در پیشاپیش
که همچو سگی رانده به دنبال می‌دود...

می‌توانیم درباره‌ی ارادمگرائی آن نسل صحبت کنیم، ولی مسلماً آن نسل مشیت‌گرا نبود، تسلیم‌پذیر نبود، به تغییر وضعیت خودش و جهان پیرامون خودش می‌اندیشید و برخاسته بود. همه این‌ها را گفتیم و می‌توانیم فهرست‌وار بگوئیم اما فرصت نیست. در واقع مقدمه‌ای بود بر این‌که آن ضرورتی که خودم را هم به این‌جا کشید تا صحبت بکنم این‌ست که (وگرنه اگر صحبتی نیست چه ضرورتی دارد وقت خودمان و دیگران و مردم را بگیریم): آن نسل آرمان‌خواه بود و این ویژگی مشترک همه آن نسل و زندانیان سیاسی دهه ۶۰ بود.

مخروط جامعه‌شناسی و جایگاه آرمان‌خواهان

یک اشاره اجمالی بکنم که اگر جامعه را به لحاظ جامعه‌شناختی تقسیم کنیم به مردمی که فعال نیستند؛ مشارکت مستقیم عینی روزمره در تعیین سرنوشت ندارند؛ و آن‌هایی که فعال اند. یعنی مخروط جامعه‌شناسی را در نظر بگیریم و در رأس آن نیروهائی را که جلوی حرکت جامعه حرکت می‌کنند؛ آن نیروهای فعال را باز نیز می‌توانیم به سه دسته تقسیم کنیم. نیروهای اکثریت مردم در شرایط عادی جزو این دسته فعال نیستند و جزو آن دسته‌ای هستند که متأسفانه مستقیماً در سرنوشت روزمره خودشان مداخله روزمره ندارند ولی خوشبختانه در شرایط انقلابات اجتماعی می‌آیند وسط میدان و اتفاقاً جهش‌های بزرگ تاریخی در همین شرایط و دوران صورت می‌گیرد. آن دسته‌ای که اما همیشه فعال هستند سه دسته اند: دسته اول محافظه‌کاران هستند. همان‌هایی هستند که وضع موجود را می‌خواهند حفظ کنند، منفعت می‌برند و منافعتشان هم ایجاب می‌کند. به لحاظ فلسفی هم اگر مذهبی هستند «نظام احسن» می‌بینند هستی را، و اگر غیرمذهبی هستند در بوق و کرناهایشان می‌دمند که تاریخ به پایان رسیده و این پایان تاریخ است و این بهترین مناسبات موجود است و اگر خیلی با انصاف باشند مثل پوپر می‌گویند [که این مناسبات] «کمترین شر ممکن» است. به هر حال می‌خواهند وضعیت موجود را حفظ کنند و قدرت‌ها و حکومت‌ها از همین دسته هستند و آکادمیسین‌هایی که وضع موجود را توجیه می‌کنند از همین دسته هستند. دسته دوم

رفرورمیست‌ها و اصلاح‌طلبان هستند. آن‌ها کسانی هستند که نمی‌خواهند این سیستم و وضعیت موجود را از ریشه به صورت رادیکال برکنند و تغییر دهند. خلافِ نسلِ ما که می‌گفت:

تا نظم تازه‌ای بسازیم در جهان تا نظم کهنه را همه زیر و زیر کنیم

[رهیاب]

این‌ها خواهانِ زیر و زیر کردنِ وضع موجود نیستند. مثل سوسیال دمکرات‌ها و این‌ها. اتفاقاً پریروز در اخبار شنیدم که کارکنانِ بخش حمل و نقلِ عمومی ایتالیا اعتصاب کرده بودند. آن‌ها در برابرِ ریاضتِ اقتصادی و تحمیلِ مصیبتِ سرمایه‌داری بر فرودستان و کارگران و تهی‌دستانِ جامعه‌شان اعتراض کرده بودند. یکی از آن‌ها جمله‌ی خیلی با معنایی گفت: «به احزابِ سیاسی (که منظورشان در ایتالیا بود که البته می‌توان تعمیم داد و فهمید که اپیدیمی است) دیگر نمی‌شود اعتماد کرد. سوسیال دمکرات‌ها، سوسیال مسیحی‌ها، دمکرات مسیحی‌ها همه این‌ها برنامه‌های‌شان هیچ تفاوت اساسی با هم ندارد و وضعیت ما را تغییر نمی‌دهد. فکری اساسی‌تر باید کرد.» اصلاح طلبان و رفرورمیست‌ها از این صیغه هستند. در حقیقت [همواره] اصلاحات حقیقتاً زمانی صورت‌گرفته که انقلاب خطرِ خودش را بر حامیانِ وضع موجود نزدیک نشان داده. آن موقع بوده که مناسباتِ موجود و وضع موجود و سرمایه داری (در این دوره) و طبقه حاکم و هیأت حاکمه تسلیم شده‌اند به اصلاحات. یعنی شما حتی برای اصلاحات هم نیز نیاز داری که به انقلاب بپردازی. دسته سوم ما کسانی هستند که آرمان‌خواه هستند. خواهانِ جامعه آرمانی هستند. زندانیان دهه ۶۰ و آن نسلِ انقلاب، آرمان‌خواه بودند. آنان آزادی را بی قید و شرط می‌خواستند. آن‌ها برابری حقوقی، طبقاتی، سیاسی، جنسی، مذهبی، قومی را کامل می‌خواستند. خواهانِ دگرگونی وضعیت از ریشه و بن بودند. سوسیالیست بودند، کمونیست بودند. این چیزیست که نمی‌خواهند الان مطرح شود، آن‌هایی که برای کشته‌شدگان ما در قتل‌عام ۶۷ و دهه ۶۰ دل‌می‌سوزانند و اشکِ تمساح می‌ریزند! تو گویی که هزاران گوسفند را سربریدند یا آدم‌های عادی را کشتار کردند و آن‌ها ناراحت هستند!! اسمی از این نمی‌برند که آن‌ها چه می‌خواستند، خواسته‌هایشان چه چیزیست، که اگر همین امروز هم تکرار شود و خطرش را اگر احساس کنند باز هم قتل‌عام می‌کنند و باز هم این‌ها سکوت خواهند کرد. موضوع آرمان‌خواهی البته فقط مختص کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها نبود. مجاهدین و سایر جریانات مذهبی نیز که آن‌جا جزو مخالفانِ جمهوری اسلامی بودند، آن‌ها هم آرمان‌خواه بودند.

جامعه بی طبقه توحیدی از کدامین سو می‌گذرد؟!

مجاهدینی که ما می‌شناختیم و با هم زندان بودیم و حبس کشیدیم. یکی از آن رفقای مجاهد ما الان این‌جا است. با هم زندان بودیم و حبس کشیدیم. می‌تواند شهادت بدهد. آن‌ها به جامعه بی‌طبقه توحیدی معتقد بودند. با ایمان به جامعه بی‌طبقه توحیدی بر طناب دار بوسه‌زدند و جلوی جوخه‌های تیرباران ایستادند. اگر چه هرگز ما ندیدیم که مجاهدین توضیح بدهند و شفاف بیان کنند. جامعه بی‌طبقه توحیدی از کدامین سو می‌گذرد؟ سوسیالیسم یا سرمایه‌داری؟ و این هم از مصادیقِ روشنی‌ست که نشان می‌دهد هرگاه، هر جا؛ کسی یا کسانی، جمعی یا جریانی، در اعلام مواضع و ایستارهای تاریخی - طبقاتی خودشان تعلل بورزند و یا در پرده ابهام و ابهام بگذارند، شرایط که مهیا گشت آن موقع بر پائنه پاهای خودشان می‌چرخند و این‌بار بی‌تعلل و بی‌پروا به دامنِ راست می‌غلطند و در آغوش سرمایه‌داری جای می‌گیرند. اما آن چیزی که ما داریم صحبت می‌کنیم درباره دهه ۶۰ است. آن نسلِ انقلاب است که آن‌ها آرمان‌خواه بودند. آرمان‌خواهی امروز نیاز مبرم ما است، نیازِ درواقع جنبش ما است.

طرح ها و برنامه های جنایتکاران در مواجهه با پرونده قتل عام ۶۷

جنایت شصت و هفت، ۲۵ سال پیش صورت گرفت و حالا ۲۵ سال از آن جنایت عظیم می‌گذرد. در این ۲۵ سال جانبانی که مرتکب این جنایات شدند سه طرح را در برابر این پرونده عظیم در پیش گرفتند. طرح اولشان این بود که اصلاً موضوع را مسکوت بگذارند، صدایش را در نیاورند و اصلاً صحبتی نکنند. یک توافق (ناگفته و نانوشته) یا (نوشته و گفته شده که ما از آن بی‌خبریم) در بین همه جریان‌های جمهوری اسلامی بود و همچنان است که اصلاً در این زمینه صحبتی نشود و حتی اخیراً هم که اشاراتی می‌کنند یک کلمه بیش‌تر از آن چیزی که ما می‌دانیم اضافه نکرده‌اند و نمی‌کنند و سعی کرده‌اند با سکوت برگزار کنند. دوم: اگر نتوانستند با سکوت برگزار کنند همان‌طور که آن نسل را قتل‌عام کردند و زیر خروارها خاک دفن کردند، این پرونده را هم در پستوی تاریخ دفن کنند) اگر دیدند نمی‌توانند، طرح دوم این بود که موضوع را کوچک کرده و کوچک جلوه بدهند. با بحث‌های آماری و از این آمارهائی که مطرح می‌کنند. «نه! این تعداد نبودند! این تعداد بودند!» و از دست بحث‌های آماری! راه بیندازند اکنون که دیگر تحت فشار قرار گرفته‌اند. طرح سوم این بود که اگر طرح دوم هم جواب نداد، رنگ «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!» را بگیرند. همین کاری که الان مقامات جمهوری اسلامی دارند می‌کنند. قاضی القضاة آن زمان آیت‌الله موسوی اردبیلی که در نماز جمعه می‌گفت (صدایش است و فلمش است): «ده تا ده تا بیست تا بیست تا پرونده می‌برند و می‌آورند قضات ما. ولی ایکاش همه‌شان کشته شوند و مسأله یک‌مرتبه تمام شود!» حالا او امروز از زبان ایادی خودش مطرح می‌کند من اصلاً مخالف آن کشتار بودم! نخست وزیر آن زمان که آن موقع با تلویزیون اتریش مصاحبه می‌کرد و می‌گفت: «ما رحم نمی‌کنیم!» امروز می‌گوید من اطلاع نداشتم! بعد هم که می‌گوید اطلاع پیدا کردم...» متناقض می‌گوید. یکجا می‌گوید: «ما را به حساب نمی‌آوردند» و یکجا می‌گوید «سعی کردم جلوی او را بگیرم!» همان کسی که می‌گفت: ما رحم نمی‌کنیم!! رئیس جمهور وقت آن زمان که الان مقام عظمای ولایت هستند اخیراً که دیدند طشت این رسوائی با صدای بلند از بام ایران و جهان بر روی زمین افتاده و همه فهمیده‌اند جریان قتل‌عام ۶۷ را؛ - با فعالیت‌های زندانیان سیاسی دهه ۶۰، توسط مادرانی که صدایشان فقط در حلقومشان می‌پیچید، مادرانی که گوشه‌خانه گریه می‌کردند. زمانی آمدم دیدم مدرم گوشه‌خانه نشسته و انواع و اقسام بیماری‌ها را گرفته. پاهایش را دراز کرده بود و نوار بیداد شجریان را گوش می‌داد و شجریان می‌خواند: چه شد، چه شد... این هم گریه می‌کرد و می‌گفت چه شد؟ چه شد؟... امروز که می‌بینند دیگر صدای مادران اوج گرفت. زندانیان سیاسی حرف زدند. به انواع و اقسام و طرق مختلف به وسیله شما که سالیان دراز خارج از کشور هستید و برنامه اجرا کردید و مراسم یادبود و یادمان گرفتید. همه این‌ها مؤثر بوده. بالاخره دیگر نمی‌توانستند. تا کی می‌خواهند جلوی حقیقت را بگیرند؟ تا کی می‌خواهند با دو انگشت جلوی خورشید و تابش خورشید را بگیرند؟ فقط خودشان نمی‌دیدند! اما خورشید بود! خورشید خون سرخ آن نسل در نهایت می‌تابید. همچنان که بالاخره تابید. حالا که تابیده؛ رنگ: کی بود؟ کی بود؟ من نبودم! گرفته‌اند! این طرح سومشان بود. اما همه این تشبیهات غریبانه بی‌فایده ست. بی‌هوده ست.

تردیدى نداشته باشید که آن روز فرامی‌رسد! حساب پس می‌دهید!

مردم ما خلاف آنان که در معامله خون و خیانت؛ قطورتین، سنگین‌ترین، سهمگین‌ترین و گریزناپذیرترین پرونده سیاسی- جنائی تاریخ معاصر ایران (و حتی در نوع و شکل و گستردگی‌اش، تاریخ معاصر جهان) را در آن تریبونال کذائی به عربستان و قطر و ترکیه و سازمان کثیف همکاری اسلامی واگذار کردند- و اگر نبود مقاومت

ده‌ها و صدها زندانی سیاسی و عدم شرکت آن‌ها در این بساط، و اگر نبود مقاومت و عدم همکاری هزاران هزار خانواده شهیدان و جان‌فشانان ما در داخل کشور و خارج از کشور که به این مضحکه نپیوستند، شاید این معامله کثیف و این بیع صورت می‌گرفت. بله! خلاف آن تریبونال کذائی! در ایران فردا، در فردای انقلاب اجتماعی محتوم ایران، در دادگاهی علنی و عادلانه (و نه همچون بی‌عدالتی‌هایی مانند ۶۷) همه شما (رو به سوی جمهوری اسلامی! به همه شما می‌گویم!) همه شما جنایتکاران را، شما علمای اعلام منجم‌المعز! آیات عظام میلیاردر! مراجع تقلید تریاکی! شما پاسداران سود و سرکوب و سرمایه! همه شما را همراه با فلسفه و مکتب ناپاک و مرام و منش سیاسی نکبت‌بارتان پای میز عدالت خواهند کشاند و خودشان هم قضاوت خواهند کرد و به پرونده کثیفتان رسیدگی خواهند کرد. تردیدی نداشته باشید آن روز فرا می‌رسد. حساب پس خواهید داد. ده برابر حساب پس خواهید داد. حساب خواهد بود. بیهوده است این روضه‌هایی که برای ما می‌خوانید که (ببخشید و فراموش کنید!) یا (ببخشید و فراموش نکنید!). هر روضه‌خوانی و هر دفاعیه‌ای دارید آن‌روز در پیش‌گاه مادران و خواهران و پدران و برادران و همسران و فرزندان آن شهیدان و جان‌فشانان دهه ۶۰، سرتاسر دهه ۶۰ و قتل‌عام ۶۷، آن‌جا بخوانید، زانو بزنید و التماس کنید و آن‌جا دفاع خودتان را انجام بدهید. به حساب‌تان رسیدگی خواهد شد. به این ترتیب!

[توسط خود مردم!]

ما نه تنها شما، بلکه فلسفه و مکتب و مرامتان را به محاکمه خواهیم کشید، تا ببینیم و مردم ما و مردم جهان ببینند این چه مذهب بی‌داد و این چه بی‌داد مذهبی ست؟! این چه فلسفه و چه مکتب و چه مرام و چه منش سیاسی فوق ماکیاولیستی است که تمامی بشریت را، منتهای انسانیت را، کل‌شان و منزلت انسانی را پیش پای قدرت، پیش پای مصلحت نظام و حفظ مصلحت نظام، مصلحت حفظ نظام، نظام پلید نگاهبان سرمایه‌داری و نظام ستم‌بار سرمایه‌داری و پیش پای خدایگان سود و انباشت و سرمایه قربانی می‌کند؟! این چه مکتبی ست؟! این فلسفه را به محاکمه بکشیم.

حق با ما بود! ما حق داشتیم!

و اما امروز پس از گذشت ربع قرن از آن نبرد نابرابر، پس از به اسارت رفتن و قتل‌عام شدن آن نسل آرمان‌خواه، کار ادامه نبرد ناتمام، آن رویارویی ناتمام، همچنان و هنوز پیش‌روی ما و در دستور کار ما است. شیخ محمد یزدی همان آیت‌الله‌یزدی، همان که قاضی‌القضات و رئیس دیوان عالی کشور اسبق بود، در یکی از خاطراتی که نوشته و مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر کرده است، یک جمله دارد که ماهیت تمام دیدگاه آنان را و وضعیت آنان را آن‌جمله مشخص می‌کند. می‌گوید: «منافقین (شما بخوانید همه مخالفان جمهوری اسلامی، چون این‌ها اصطلاحاتشان این‌گونه است) ؛ (زمانی ست که که خمینی - امامشان - آمد بود به مدرسه علوی) ؛ و نقل می‌کند که ما رفتیم پیش امام و گفتیم این‌ها رو بیندازید بیرون، این‌ها را نگذارید نزدیک بشوند و این‌ها را سرکوب کنید و [به این ترتیب] این‌ها [یعنی مجاهدین] تازه فهمیده بودند چه کلاه گشادی بر سرشان رفته‌است »! تفکر و دیدگاه این‌ها این بود که معتقد بودند کلاه گشادی بر سر نسل انقلاب گذاشته‌اند، انقلاب را رهازنانه و دزدانه مصادره کرده‌اند و بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند... [و حال اینچنین عربده کشی و پایکوبی می‌کنند!]

ما، بله، اشتباهات داشتیم. نسل ما کم‌تجربه بود، تجربیات چندانی نداشتیم، ما نسلی بودیم که سیاست را به‌ویژه سیاست از نوعی که شما می‌فهمید و امامتان یکبار گفت: که «این‌ها اصلاً سیاست بلد نیستند»! ما سیاست بلد نبودیم. به‌ویژه از آن سیاستی که حقه‌بازی است. ما مبارز بودیم، انقلابی بودیم، نسل ما این‌طور بود، نسل پیش از ما

این‌طور به ما آموخته‌بودند: فداکاری، مبارزه، انقلاب! ما ضعف‌های تئوریک داشتیم. ما به این همه ظرفیت مردم‌فریبی شما آگاه نبودیم. ظرفیت پایان ناپذیر مردم‌فریبی و تزویر؛ که هر لحظه و هر زمان و هر دم سر حق‌ای تازه باز می‌کنید و به مردم فریبی می‌پردازید! پرداخته‌اید و همچنان و هنوز فریب‌کاری می‌کنید و به مردم‌فریبی می‌پردازید. این‌قدر آگاه نبودیم به وضعیت شما. ما پراکنده بودیم، نتوانستیم متحد شویم. ما آماده نبودیم، زود به ما تحمیل کردید آن نبرد نابرابر را. ولی در برابر آن ایستادیم و سرکوب کردید. ما اشتباهات داشتیم و اذعان می‌کنیم. اما جنایت‌کاران و آدم‌کشان! حق با ما بود! ما حق داشتیم! فقر و فساد و فحشای گسترش‌یافته تا تمام اعماق جامعه کنونی ایران مبین آن است که ما حق داشتیم! حق با ما بود! دره‌های هر دم عمیق‌تر شونده و گسترش‌یابنده تضاد طبقاتی و انباشت ثروت در سوئی و فقر و گرسنگی در سوی دیگر نشان‌دهنده آن است که وقتی برابری می‌خواستیم، وقتی شما را نمی‌خواستیم و جلوی شما ایستادیم، وقتی شما را چه در نبرد چه در زندان‌ها به رسمیت نشناختیم، حق با ما بود! ما حق داشتیم! وقتی می‌بینیم و می‌خوانیم و می‌شنویم که کار تهی‌دستان و فرودستان جامعه از کلیه فروشی گذشته و به قرنیه چشم‌فروشی رسیده، مطمئن می‌شویم که ما حق داشتیم. حق با ما بود. ورطه مهلکی که کشور را به آن سمت دارید می‌برید مبین آن است که ما حق داشتیم.

نسل آرمان‌خواهان ما به‌حق بود. آرمان‌خواهی‌اش همچنان و هنوز نیاز مبرم امروز ماست. نبردی تمام‌عیار همچنان درپیش است. نه بهره‌کشی انسانی از انسان در ایران و در سراسر جهان از جامعه بشری رخت بر بسته و نه مناسبات استثمار سرمایه‌داری و بردگی و کارمزدی به مناسبات برابری و برادرانه مبدل شده‌است. نه فقر و گرسنگی محو شده و نه میلی‌متری از فاصله طبقاتی فاحش و مردم فزاینده کاهش‌یافته است. نه جنگ‌های امپریالیستی، جنگ‌های کثیف و خانمان‌برانداز، تبدیل به صلح مستقر شده‌است. انسان هنوز هم آزاد نیست. آدمی را از خودش بیگانه کرده‌اند و مسخ کرده‌اند. تبدیل به خوک، گراز، موش، گوسفند، و تبدیل به حیوانات بارکش کرده‌اند. از خودبیگانگی انسان مثل گیوتین مناسبات سرمایه‌داری گردن انسانیت انسان را همچنان قطع می‌کند.

راز دار جزء و کل از خویش نامحرم شده‌ست آدم از سرمایه‌داری قاتل آدم شده‌ست [اقبال]

نبردی تمام عیار همچنان در پیش است!

نه بی‌داد مذهبی از میان‌رفته نه مذهب بی‌داد منسوخ شده است. این‌ها همه و همه گویای آنند که مبارزه تاریخی ما، مبارزه طبقاتی ما، نه تنها به پایان نرسیده، بلکه همچنان ادامه دارد و سرانجام به رویارویی تمام‌عیار منجر خواهد شد که این بار خلاف همه تاریخ از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷ حرف اول و آخر آن را فرودستان و تهی‌دستان و کارگران و طبقه کارگر خواهند زد که سین سرآغازش سرنگونی جمهوری اسلامی ست.

گمان مبر که به پایان رسیده کار مغان هزار باده ناخورده در رگ تاک است

[اقبال]

(متن پیاده شده از فلم توسط گروه پروسه)

مؤرخ ۱۹ اکتوبر ۲۰۱۳ برابر با ۲۷ مهرماه [میزان] ۱۳۹۲